



## روزگاری دشوار، کارنامه‌ای پر بار یادنگاشتی برای مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب گویا اصفهانی



خرقه عشق روی شانه توست  
مهر میراث صوفیانه توست  
خم شد و در مقابل تو گذاشت  
هر چه تاریخ در ترازو داشت  
سرنی نغمه‌ای ز زیر و بمت  
بحر در کوزه رشحه قلمت  
می سزد گر مغنی ملکوت  
با کلامت کند دو قرن سکوت  
با تو حکمت حکایتی باقیست  
ذوق مشائی تو اشراقیست  
دفتر خاطرات آیامی  
صولت بامداد اسلامی  
گل نقد تو باغ لاله ماست  
عطر شعر هزار ساله ماست...  
چشم اندیشه حلقه در توست  
این هم از چیزهای دیگر توست...  
نفست روح باستانی ما  
در تو جاریست زندگانی ما  
مژده دادی که آفتاب کجاست  
بانوی شعر بی نقاب کجاست

(خسرو احتشامی)

اگر چه عمری به تدریس مشغول بود و در شاخه‌هایی چون نگارش داستان و نمایشنامه و سرایش شعر هم طبع آزمایی کرد، به مهمترین جلوه بیرونی حیاتش که همانا «تحقیق در ادب و تاریخ» بود، اشتها یافت.

«زندگی نامه» و «شمارنامه عمر» و «فهرست آثار» دکتر زرین کوب را، بسیار بهتر از آنچه من بتوانم بنگارم و به جمع و تدوین آرم، نوشته‌اند (نگر: درخت معرفت، صص ۱۳-۳۹) و من سربخت آزمایی در این باب ندارم.

آنچه می نویسم، صورت کتبی برخی از آن همه است که پس از فقدان پژوهنده‌ای استاد و نویسنده‌ای کم مانند که به بهره‌وری از آثار و افکارش کامیاب بوده‌ام به ذهن خطور کرده است و می‌تواند در زنجیره‌ای زیر عنوان «یاد» منتظم شود؛ می‌خواهم لختی قلم را بر او بگریانم!

دکتر عبدالحسین زرین کوب، پله پله به ملاقات خدا رفت. وی از معدود محققانی بود که طیفی وسیع از خوانندگان داشت؛ و از بهترین و مشکل‌پسندترین محققان و استادان صدرنشین محافل علمی آثار او را می‌خواندند و از وی چیز می‌آموختند تا ساده‌ترین خوانندگانی که برای تفریح و تفنن کتاب می‌خوانند و معمولاً وقت خود را با خواندن کتابهای ادبی و تاریخی پر می‌کنند.

روزگاری که حیات فکری و فرهنگی زرین کوب در آن طی شد، روزگار دشواری بود.

آغاز روابط اجتماعی و تحصیل وی، روزگار لهیب کشیدن بر خورد سنت و تجدّد بود و رشد ایران گرایی در معنای ناسیونالیستی اش و برخورد قاهرانه دولت پهلوی یکم با نهادهای دینی، و دین ورزان و دین شناسان با شاه پهلوی، و گشایش پنجره‌ای بزرگ به سوی دنیای پیرامون ما - بویژه باختر زمین - و نزدیک شدن سرزمین ایران به جهان صنعتی و پیدایی گروه‌های متنوع و متلون فکری و رونق نهاد آموزشی امروزی (بلکه آنروزینه) ای به نام «دانشگاه» و...

مجموعه این کشاکشها، با شدت و ضعف، کاست و فزود، و جهت‌گیریهای گوناگون در روزگار پهلوی دوم هم ادامه یافت. با سقوط حکومت او و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ه.ش. نیز از میان نرفت بلکه سویمندیهای نوینی پیدا کرد و به هر حال عناصری چون اسلامگرایی، غربگرایی و ایرانگرایی، باز مورد بحث و مناظره و ارزشدآوری و دستمایه کار محور آفرینان بودند. از قضا زرین کوب، به اقتضای زمینه‌ای که برای پژوهش و نگارش و اندیشه برگزیده بود، با این سه عنصر، علی‌الدوام، در ارتباط بود، و بطبع، در هر زمان گروه‌هایی از ارباب و اصحاب مکاتب و مناصب فرهنگی و غیر فرهنگی بودند که به اقتضای موضوعی و درک و خواست خویشتن، روش او را پسندند یا نپسندند؛ و بستایند یا بنکوهند.

طبیعتاً چون بسیاری از این «زنده باد»ها و «مرده باد»ها در چارچوب ضوابط منطقی و آیین مندی فکر و فرهنگ رخ نمی نمود و زرین کوب و هر کسی جز او از دایره اجتماعی که آکنده از این گرایشهای متناقض می بود، بیرون نبود، باید همتی بلند و روحی قوی می داشت، تا از این گرداب سلامت برهد و آن جرعه را «که آزار کسش در پی نیست»، از «حقیق تحقیق»، در کشد!

ای بسا حقیقت جویانی که امیال و اهواء مانع ایشان در درک روشن حقایق شده است. سرورمان، امیر مؤمنان، امام علی - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود: «الهُوی شریک العمی» (هوای نفس، انباز کوری است) و «کم من عقل أسیر، عند هوی امیر» (چه بسیار عقلی که اسیرست، نزد هوای نفسی که امیرست!) و «الامانی تعمی أعین البصائر» (آرزوهای خوش چشمان بصیرت مردمان را کور می کند).<sup>۲</sup> مهم آن است که حقیقت جو، جامه عصبیت را از تن بدر آرد و تنها به انگیزه «تحرری حقیقت» سلوک کند؛ چنین کسی باب «بازیافت» (استدراک) و «بازنگری» (تجدید نظر) را گشوده می دارد؛ و استاد دکتر زرین کوب، چنین مردی بود.

در مقدمه چاپ دوم دو قرن سکوت می نویسد: «از آنچه سخن شناسان و خرده گیران، در باب چاپ سابق گفته بودند، هر چه را وارد دیدم به منت پذیرفتم و در آن نظر کردم. در جایی که سخن از حقیقت جویی است چه ضرورت دارد که من بیهوده از آنچه سابق به خطا پنداشته ام دفاع کنم و عبث لجاج و عناد ناروا ورزم؟ از این رو، درین فرصتی که برای تجدید نظر پیش آمده، قلم برداشتم و در کتاب خویش بر هر چه مشکوک و تاریک و نادرست بود، خط بطلان کشیدم. بسیاری از این موارد مشکوک و تاریک جاهایی بود که من در آن روزگار گذشته، نمی دانم از خامی یا تعصب، نتوانسته بودم به عیب و گناه و شکست ایران بدرست اعترف کنم. در آن روزگاران چنان روح من از شور و حماسه لبریز بود که هر چه پاک و حق و مینوی بود از آن ایران می دانستم و هر چه را از آن ایران - ایران باستانی را می گویم - نبود زشت و پست و نادرست می شمردم. در سالهایی که پس از نشر آن کتاب بر من گذشت... در این رای ناروای من، چنان که شایسته است، خللی افتاد. خطای این گمان را... دریافتم و لازم دیدم که آن گمان خطای تعصب آمیز را جبران کنم. آخر عهد و پیمانی که من با خواننده این کتاب دارم آن نیست که دانسته یا ندانسته، تاریخ گذشته را به زرق و دروغ و غرور و فریب بیالایم.» (دو قرن سکوت، ج ۲، ص ۳ و چهار).

ایرانگرایان، اصناف مختلفی دارند: برخی افراطی اند و گروهی میانه رو؛ و افراطیان و میانه روان دسته‌هایی دارند و هر دسته احوالی و اطواری.

زرین کوب هم یک ایرانگرا بود و در ایرانگرایی خود قدمی استوار داشت؛ ولی ایرانگرایی او از سر دل بستگی به سنگها و باروها و پلهایی که از گزند باد و باران فرسوده و نابود می شود و پوشاک قومی و رنگ رخساره و اطعمه محلی و بازیهای بومی نبود. البته به همه اینها عشق می ورزید و درباره بسیاریشان قلم زد و نطق کرد؛ ولی مفهوم «ایرانی بودن» را - که پیدا و پنهان بدان نازشی داشت - در چیزی مهم تر می دانست.

منتسکیو که دو قرن پیش، در نامه‌های ایرانی، پرسش «چگونه می توان ایرانی بود؟» را مطرح کرد، شاید پاسخ متعالی عبدالحسین زرین کوب را حتی در مخیله خویش نمی توانست آورد. زرین کوب بر عنصر اخلاقی فرهنگ ایران انگشت نهاد و این بار، او از منتسکیو پرسشی دگرگونه پرسید: «چگونه می توان یک ایرانی نبود؟»

زرین کوب در مقاله «چگونه می توان ایرانی بود؟» - چگونه می توان ایرانی نبود؟ - نوشت:

«من وقتی در باب گذشته ایران تأمل می کنم، از این که ایرانیها

دنیا را به نام دین یا به نام آزادی به آتش و خون نکشیده‌اند، از این که مردم سرزمینهای فتح شده را قتل عام نکرده‌اند و دشمنان خود را گروه گروه به اسارت نبرده‌اند، از این که در روزگار قدیم یونانیهای مطرود را پناه داده‌اند، ارامنه را در داخل خانه خویش پذیرفته‌اند، جهودان و پیغمبرانشان را از اسارت بابل نجات داده‌اند، از این که در قرنهای گذشته جنگ صلیبی، بر ضد دنیا راه نینداخته‌اند و محکمه تفتیش عقاید درست نکرده‌اند، ازین که ماجرای سن بارتلمی نداشته‌اند و با گیوتین سرهای مخالفان را درو نکرده‌اند، ازین که جنگ گلاادیاتورها و بازبهای خونین با گاو خشم آگین را وسیله تفریح نشمرده‌اند، ازین که سرخپوستها را ریشه کن نکرده‌اند و بوئرها را به نابودی نکشانیده‌اند، ازین که برای آزار مخالفان ماشینهای شیطانی

داشته باشند. در این صورت می‌بایست نه فقط خودشان این عنصر اخلاقی و انسانی را که در فرهنگ ایران هست حفظ کنند، بلکه از طرف ما نیز باید این اندازه سعی شود که با ایجاد تزلزل در این آرمانهای انسانی امید آنکه در آینده هم ایرانی مثل ایرانی گذشته ملامت ناپذیر بماند از بین نرود.» (نه شرقی نه غربی انسانی، ص ۴۶).

او در مقاله‌ای با عنوان «از گذشته باستانی ایران چه می‌توان آموخت؟»، پس از یاد کرد «نکته‌های اندیشه‌انگیز»ی که «مورخ امروز از تأمل در گذشته باستانی ایران می‌آموزد» و «ارتباط با طلوع و غروب سلسله‌ها، توالی پهلوانان و فرمانروایان، و صلح و جنگ اقوام دارد»، درباره «پیام بزرگ ایران باستانی» قلم فرسود:

«اما آنچه پیام بزرگ ایران باستانی است، و رای این مسایل جزئی و فانی است و تعلق دارد به قلمرو ارزشهای جاوید - قلمرو دین و اخلاق. شاید آنچه دین و اخلاق دنیای باستانی به مورخ امروز می‌آموزد، انسانیت‌ترین درس تاریخ باشد: درس کوشش و امید آفریننده و ایزدی.» (نه شرقی نه غربی انسانی، ص ۱۰).



دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر احمد مهدوی دامغانی

زرین کوب از نادر ایرانیان روزگار ما بود که میان «دیانت» و «ملیت» تضاد و تنافری نمی‌دید و هر یک را حتی المقدور به دیده تحقیق و انصاف بجا آورده بود؛ جایی نوشته است: «...عشق به دیانت و عشق به انسانیت عالی‌ترین مرحله عشق است و از آن‌ها فروتر عشق وطن است» (یادگار نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۳۲۱).

به پندار من، شورانگیزترین جای رموز بی خودی اقبال لاهوری، انجام آن است که اقبال خطاب به ساحت قدس مصطفوی - صلی الله علیه و آله و سلم - سخن می‌گوید و از عشق بیکرانش به پیامبر و آرزویش مبنی بر این که مرقدی در سایه دیوار حرم نبوی بیاید، پرده بر می‌گیرد:

...عشق در من آتشی افروخته ست

فرصتش باد! که جانم سوخته ست...

...از غم پنهان نگفتن مشکل ست

باده در مینا نهفتن مشکل ست<sup>۲</sup>

شکنجه اختراع نکرده‌اند و اگر هم بعضی عقوبتهای هولناک در بین مجازاتهای عهد ساسانیان بوده است، آن راهمواره به چشم یک پدیده اهریمنی نگریسته‌اند و ازین که روی هم رفته ایرانیها به اندازه سایر اقوام کهنسال دنیا نقطه ضعف اخلاقی نشان نداده‌اند، احساس آرامش و غرور می‌کنم و درین احوال اگر سؤال سمج و تأمل انگیز منتسکیو و پارسیهای کنجکاوش یقه‌ام را بگیرد و باز از من بپرسد: «چگونه می‌توان ایرانی بود؟»، جواب روشنی برای آن آماده دارم. جوابی که خود سؤالی دیگرست: «چگونه می‌توان ایرانی نبود؟» گمان دارم نسل تازه‌یی که حالا دارد به عرصه می‌آید و حتی نسلهایی که می‌بایست شاهد استمرار تاریخ و فرهنگ ایران باشد نیز می‌خواهد همین جواب غرور انگیز را در برابر سؤال منتسکیو

اقبال، درست دریافت که:

مسلم از سرّ نبی بیگانه شد

باز این بیت الحرم بتخانه شد<sup>۴</sup>

چاره کار ویران ساختن «سومنا» درونست:

شیخ ما از برهمن کافرترست

زانکه او را سومنا اندر سرست<sup>۵</sup>

بار دیگر باید شعله دیانت را در جان برافروخت و افروختن این

شعله جز با برگرفتن اخگری از «چراغ مصطفوی»<sup>۶</sup> شدنی نیست.

زرّین کوب از سالهای جوانی، نهاد عشق به پیامبر خدا -صلی

الله علیه و آله- را در دل پرورانده بود، نهالی که در بامداد اسلام

درختی سایه گستر شده بود.

در فصل ششم که «بیماری و مرگ» نام دارد (بامداد اسلام، صص

۴۸-۵۶)، قلم مرد مورخ به عشق آمده و بر خود شکافته.<sup>۷</sup> هم در

این فصل و هم در فصول دیگر کتاب جای مناقشه از منظر

تاریخ‌پژوهی و تاریخ نگاری هست، اما نکته دیگری هم هست و آن

ارج عشق مردی است که در قلم زدن درباره پیامبر - اگر چه بر بعضی

منابع متسنّانه بیش از اندازه تکیه کرده و دستمایه مناقشه پیشگفته

را فراهم آورده - عاشقانه طی طریق می کند و «یک رگش هشیار

نیست»<sup>۸</sup>.

دوست دارم دیده‌های تیزبینی بامداد اسلام و کارنامه اسلام را

از نظر می گذرانند، هم در نقد تاریخی آن باریک شوند و سره و

ناسره آنها را فرا نمایند و هم از دریای مواج عشق مؤلف به ساحت

قدس نبوی غافل نشوند و حظ معنوی و روحانی بجویند.

ذکر مولی الموحّدين، علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه

علیهما - در فرهنگ اصیل اسلامی، یک عبادت و ارزش<sup>۹</sup>، بلکه یک

بنیاد است. رسول اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- که «علی» را

بهترین بشر معرفی کرد «علی خیر البشر، من ابی فقد کفر»<sup>۱۰</sup>، فرمود:

«زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابی طالب (ع)»<sup>۱۱</sup>؛ و زرّین کوب از

ذاکران علی -علیه السلام- بود.

او کتابی درباره سیمای تابناک سرور باورداران نوشته بود که

-افسوس!- به دست ما نرسید. اصل این کتاب که انسان الهی نام

داشته، «متأسفانه... در حال حاضر ظاهراً از بین رفته» (دفتر ایام،

صص ۲۹۰) ولی قسمتی از مقدمه آن که بر جای مانده در دفتر ایام

(صص ۲۶۵-۲۹۵) زیر نام «نهج البلاغه و شریف رضی» به چاپ

رسیده است.

انسان الهی یکی از پنج کتاب مفقود زرّین کوب است؛ درباره آن

چهار کتاب دیگر -از جمله نردبان آسمان که گزارش مثنوی بوده-

آقای علی اصغر محمد خانی در درخت معرفت (صص ۳۸ و ۳۹)

توضیح داده اند.

«زرّین کوب و امثال او کسانی نیستند که فضای فرهنگی این

مملکت را آلوده می کنند».

این سخن را دوستم، آقای بهزاد قدسی، سالها پیش، زمانی که

حول یک دو نقد جنجالی آن روزها، سخن می گفتیم، در منقبت

ایشان بر زبان راند. آن روز، این سخن در نظر در نهایت سادگی و

سرشار از روزمرگی بود و هیچ مغز نغزی در آن نمی یافتیم. در مقابل،

امروز که قدری گردش لیل و نهار را دیده و از کار و بار فرهنگ و



فرهنگیان این مرز و بوم اطلاعی، به حسب استعداد و فراخور فهم

خویش، حاصل کرده ام، با بسیاری از اهل قلم دیدار و نشست و

خواست کرده ام و دیده و دانسته ام چگونه «چون غرض آمد، هنر

پوشیده شد»، در می یابم سخن دوست چقدر سنجیده و بلند و

ارجمند بوده و از کدامین آفاق دانش و خرد آگهی می داده است.

در جایی که متأسفانه گاهی در «صفّ اخصّ الخواص و اهل

الاختصاص»<sup>۱۲</sup> هم نافرهیختگیهایی به چشم می خورد و بعضی از

ارباب قلم بر سر هیچ و پوچ - به قول سعدی - تیغ زبان بر می کشند

و اسب فصاحت در میدان وقاحت می جهانند و بر یکدیگر می دوانند،

شرافت قلمی امثال زرّین کوب آدمی را متنّه می سازد.

«... ماهها و سالها با آنچه موضوع کار اوست زندگی می‌کند، همه چیز را در آن باره می‌خواند و بررسی می‌کند، در هر چه به آن مربوط است مدتها فکر و تأمل می‌کند و با هر عبارت که می‌نویسد حساب جداگانه دارد» (یادگار نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۶۰ و ۶۱).

شاید در گذشت زرین کوب برای آن خداوندگاران فاهمه‌های قاصره که زبانی گویا برای شعار پراکنی و گوش و چشمی ناشنوا و نابینا برای درک حقیقت رنجی که می‌بریم و بحرانی که فکر و فرهنگ ما دچار آن است، دارند، مایه بیداری شود؛ بیدار شوند و بدانند بود و نبود امثال زرین کوب برای فرهنگ ایران و اسلام، علی السویه نیست، ایران چقدر محتاج مردانی چون زرین کوب است، و زرین کوب پروردن آسان نیست!

سالها باید که تا یک سنگ اصلی زافتاب  
 لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن...  
 عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع  
 عالمی گردد نکویا شاعری شیرین سخن  
 قرن‌ها باید که تا ز پشت آدم نطفه‌ای  
 بوالوفای کرد گردد یا شود ویس قرن<sup>۱۴</sup>

ما از مشایخ کرام آموخته‌ایم که آن قلم را که با آن احکام عبادات و معاملات رقم زده باشند، به سبب نسبتی که به دین و پیشوایان معصوم - صلوات الله علیهم اجمعین - یافته است، احترام باید کرد؛ چنان که مرحوم آیه الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی - قدس الله روحه العزیز و رفیع در جته - در اتافی که قلمی بود که با آن قلم فقه اهل بیت - علیهم الصلوة والسلام - نوشته شده بود، به احترام آن قلم و شرافتی که یافته، پای خود را دراز نمی‌کرد.<sup>۱۵</sup>

افسوس و هزار افسوس! بعضی از ما نه آن قلم، که صاحب آن قلم را نیز احترامی نمی‌کنیم و کسی را که صحیفه‌اش از شرح عشق به «خواجه دنیا و دین، گنج وفا، صدر و بدر هر دو عالم، مصطفی» - علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء - پرگشته است، از سرببی دانشی خویش، رنجه می‌داریم و آزرده می‌سازیم - چنان که گروهی زرین کوب را آزرده‌اند. دکتر عبدالحسین زرین کوب ناقدی

زرین کوب را باید ستود؛ نه تنها از آن رو که عالم بود، بلکه بدان سبب که حرمت «علم» را - در زمانه‌ای که علم و معلوم را گروهی، از سر نافرهیختگی، خوارمایه می‌دارند - پاس داشت و ساحت «تحقیق» را از غرضمندی و غرض ورزی محافظت کرد و طهارت و نزاهت «قلم» را که در فرهنگ دینی پایگاهی رفیع دارد، نشکست. روزگاری در اقالیم قبله، «اهل کلمه» بودن حرمتی داشت، و این، از آن روی بود که «کلمه» را خود حریمی و حرمتی بود. فرزندان آن عصر، بالیدگان فرهنگی بودند سرشار از رایحه تعالیم نبوی.

به اقتضای آن فرهنگ و تعالیم، در همان زمان حیات پیامبر - صلی الله علیه و آله - «بعد از جنگ بدر، هر کس از اسیران که فدیه نمی‌توانست بپردازد در صورتی که به ده تن از اطفال مدینه خط و سواد می‌آموخت آزادی می‌یافت.» (کارنامه اسلام، ص ۲۶) در مقابل، روزگاری، یادآور ابیات آن سراینده تازی گوشت که گفت:

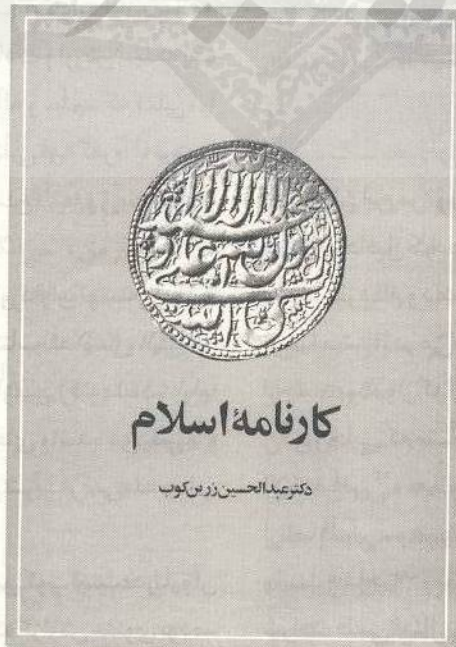
قُلْ لِدَهْرِ عَلِي الْمَكَارِمِ قَطَا  
 يَا قَبِيحِ الْأَفْعَالِ جَهْمِ الْمُحَيَا  
 كَمْ رَفِيعِ حَطَطْتَهُ عَنِ بَفَاعِ  
 وَ رَقِيعِ الْحَقِّقَتُهُ بِالْثُرَيَا

(به روزگاری که در زمینه‌ارجمندیها گران قدم بر می‌دارد و کند سیر است، بگو: ای زشتکار ترشروی! بسا بلندا که تو از بلندی بیفکندی و بسا بی‌خردا که به ستاره‌پروین رسانیدی). سرور یگانه پرستان و امیر باورداران، امام علی - صلوات الله و

سلامه علیه - فرمود: «أَعْدَ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا، وَلَا تَكُنِ الثَّالِثَ فَتَعَطَّبُ» (یا دانا باش، یا جوینده دانایی؛ و جزاین دو مباش که هلاک خواهی شد).<sup>۱۶</sup>

ناز مایه زرین کوب این بود که عمری را در «تعلیم» و «تعلم» گذرانده است - دو مفهومی که مع الأسف در این روزگار قداست و نزاهت خویش را درباخته و دست فرسود اهل شعار و غوغاشده‌اند.

روایت ساده و بی‌پیرایه رفتار علمی و کشش و کوشش دکتر زرین کوب را در زمان حیاتش، همسرش دکتر قمر آریان چنین رقم زد:



بزرگ و معلم نقد بود. یک عمر نقدهای جاندار نوشت و بارها، در کالبد کتابها و مقالات گوناگون، در شاخه‌های مختلف نقد (بویژه «نقد شعر» و «نقد ادبی») قلم فرسود.

حیف است حال که زرین کوب به «معشر ماضین» پیوسته، سیره مرضیه خود او و مرضی جمله عقلا را نادیده بگیریم و از او «بت» بسازیم و باب نقد آراء و اندیشه‌های او را مسدود کنیم.

بیم آن می‌رود که شخصیت علمی عبدالحسین زرین کوب هم چون محمد قزوینی و بدیع الزمان فروزافر، دستخوش احساسات بتگران شود و از او بتی بسازند چنان که از آن دو ساختند.

علامه محمد قزوینی حتی اگر هم روزگارش نمی‌گفتند، به گواهی آثارش محقق و مدقق بی‌همال بود.

زنده یاد دکتر زرین کوب در یادداشتی، وقتی از کسانی که طبعهای دیوان حافظ پس از قزوینی به اهتمام آنها انجام شده است، یاد می‌کند، می‌نویسد: «هرگز به قدر قزوینی دانشهایی را که برای نقد و تصحیح متن دیوان حافظ ضرورت دارد واجد نبوده‌اند. درست است که بعضی از آنها ادیب و شاعر و شعرشناس پرمایه‌یی هم بوده‌اند، اما برای نقد متن دیوان خواجه غیر از ذوق شعر و فهم لطایف الفاظ و تعبیرات خاص حافظ آشنایی با زمینه ذهنی او که معارف رایج در عصر او... را شامل می‌شود، نیز الزام می‌کند و کیست که تفوق و برتری وی را در این زمینه‌ها بر سایر کسانی که بعد از او داعیه طبع و تصحیح دیوان را از خاطر گذرانده‌اند، درباره او مورد تردید قرار دهد» (مجله بخارا، ش ۶، ص ۱۰ و ۱۱)

اندک اندک عبقریت قزوینی، مایه پردازش چهره افسانه‌ای علامه بزرگ عصر ما شد. برخی معتقدانه نقل کردند که قزوینی اگر می‌خواست سوره «قل هو الله» را بنویسد، قرآن را می‌گشود و از روی آن می‌نوشت تا دچار خطا نشود، و نوشته‌های او در این پایه از اتقان است!

سالها گذشت و چاپ عکسی دیوان حافظ خطی ملکی سید عبدالرحیم خلخالی منتشر شد و با کمال ناباوری دیدیم و دانستیم که در دیوان حافظ طبع غنی و قزوینی قریب سیصد سهو و مسامحه در گزارش ضبط نسخه اساسی که مرحوم قزوینی محتاطانه از آن پیروی می‌کرد، رخ داده است!

ماجرای فروزافر نیز چنین است: مردی دانشمند و صاحب‌دستی توانا در تازی و پارسی و آگاه از زیر و بم بسیار از مامان‌های (امهات متون) صوفیانه ایران و اسلام و صاحب خلاقیت و ذکاوتی بی‌مانند و حافظه‌ای خارق عادت و داستان‌زدنی و گشاده زبان و فصیح، موضوع مناسبی برای پردازش اسطوره‌ای بود که

اسطوره‌سازان ساختند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «فلینظر الإنسان إلى طعامه» (سوره ۸۰، آیه ۲۴) و بعض مفسران نه فقط غذای جسمانی که غذای روحانی و به تعبیر دیگر معارف و آموختنیهای شخص را هم در توضیح «طعام» در این خجسته آیت متذکر شده‌اند؛ و خاستگاه تأویل «طعام» در اینجا به «علم»، همانا حدیثی است از سرورمان امام باقر - صلوات الله علیه - که مرحوم فیض از کتاب کافی در تفسیر صافی به نقل آورده است و آن گاه ذیل آن توضیح داده که معارف را از هر طریق و به هر صورت نمی‌توان اخذ کرد.<sup>۱۶</sup>



در کتاب المحاسن، تألیف شیخ ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی - رضی الله عنه - آمده:

«قال المسيح (عليه السلام): ... كونوا نقاد الكلام...»<sup>۱۷</sup>

بر این بنیاد نقادی کلام، نه به عنوان یک امر مستحسن عقلی، که به عنوان ضرورتی شرعی، در جامعه اسلامی - بویژه جامعه علمی - مطرح است و خداوند گاران سخن هر اندازه هم بزرگ باشند، مادام که فاقد ملکه عصمت‌اند - که هستند، سخنان قابل نقد و عیار سنجی است.

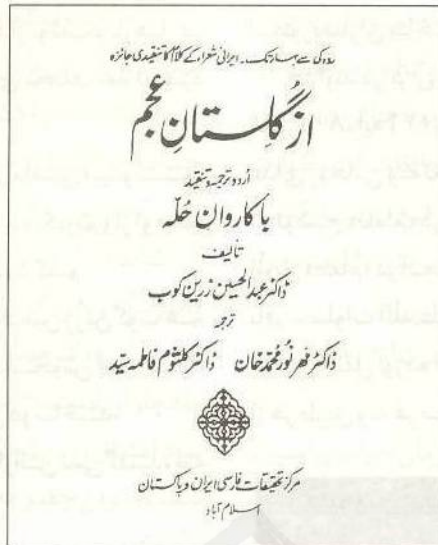
نباید از نقد کلام بزرگان پروا کرد که به قول حضرت آیه الله معرفت<sup>۱۸</sup> کلام بزرگان را چون کلام بزرگان است باید نقد کرد و گرنه کلام هر کسی در خور نقد نیست!

زرین کوب متن شناسی زبده بود و متون قدیم فارسی (و حتی عربی) را نیک می‌شناخت؛ درست‌تر بگویم با بعضی از متون زندگی کرده بود؛ متونی مثل گلستان، همان گلستان چاپ مرحوم عبدالعظیم خان قریب که خود در مقاله یادداشت‌های حاشیه گلستان یاد کرده و گفته:

«نسخه‌یی از گلستان سعدی به تصحیح و حواشی استاد بزرگوار جناب میرزا عبدالعظیم خان قریب گرگانی در بین کتابهای من هست که از بس آن را خوانده‌ام و زیر و رو کرده‌ام بکلی دست فرسود و اوراق پریشان شده است و چنان ورق ورق شده که گویی دیگری آن گلستانی که به قول سعدی «همیشه خوش باشد» نیست و به نظر نمی‌آید که ازین پس نیز جز همین پنج روز و شش بتواند مهمان مخلص باشد.

این نسخه، چنان که می‌دانید از جهت قدمت و صحت مزیتی زیادت ندارد و نسخه‌های خطی و حتی چاپی گلستان هست که به مراتب دقیق‌تر و صحیح‌تر از این نسخه چاپ جناب میرزاست. اما مزیتی که این نسخه دارد از جهت حواشی مفید آن و مقدمه جامعی است که درباره سعدی و ترجمه احوال او دارد و من از عهد طفلی باز، عشق به سعدی و شیفتگی به آثار او را از همین مقدمه آموخته‌ام. نمی‌دانم چند سال است که این نسخه در کتابخانه کوچک من گرد و خاک می‌خورد؛ اما می‌بینم که از بس در سالهای دراز آن را مکرر خوانده‌ام، اکنون بیشتر نوادر و عبارات آن بر لوح خاطر من نقش بسته است و هم تمام زیر صفحه‌ها و کناره‌های سفید کتاب از یادداشتهای من سیاه شده است.

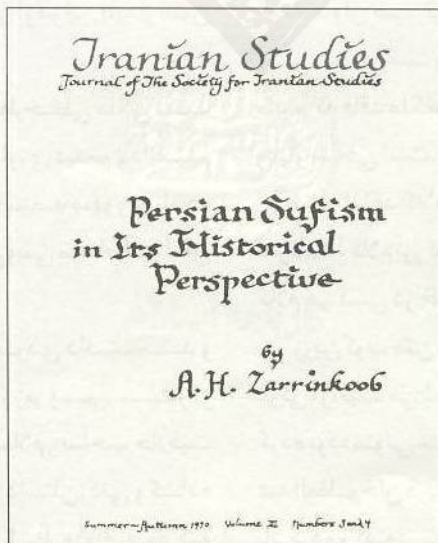
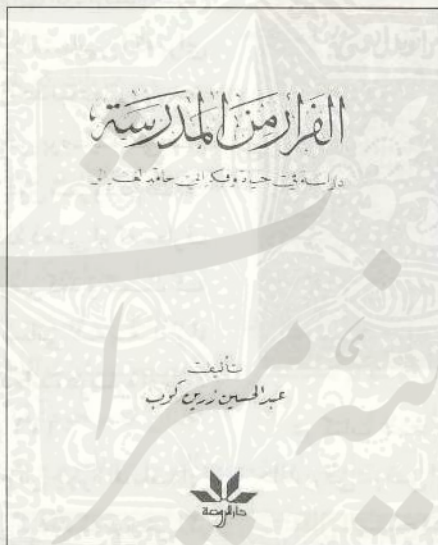
این یادداشتهای که در طی سالها مطالعه مکرر و مستمر، با مداد کمرنگ بر کناره‌ها و هامشهای کتاب نوشته شده است، از هر دستی هست. گاه آنچه مصحح در توضیح لغتی یا عبارتی نوشته است پسندم نیفتاده و برای تکمیل و اتمام آن در کتب ادب و لغت به تحقیق و



جستجو پرداخته‌ام و در باب هر کلمه یا عبارتی گاه چندین صفحه را سیاه کرده‌ام و گاه رأی و عقیده شیخ یا تأویل و تعبیر جناب میرزا را نپسندیده‌ام و با هر دو بزرگوار به مناقشه برخاسته‌ام. اینجا، بین عبارت یا شعر سعدی با گفته فلان نویسنده فارسی یا فلان شاعر تازی شباهتی یافته‌ام؛ این شباهت را در حاشیه سفید کنار صفحه باز نموده‌ام؛ و آنجا مواردی را دیده‌ام که نویسندگان و گویندگان بزرگ اروپا مثل لافونتن و ولتر و گوته و هوگواز سعدی گرفته‌اند؛ این را هم در کنار همان صفحه گلستان یادداشت نموده‌ام.» (نه شرقی نه غربی انسانی، ص ۱۹۶ و ۱۹۷).

این که هیچ متن فارسی یا عربی به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحسین زرین کوب منتشر نشده، در پایگاه متن‌شناسی او هیچ خللی پدید نمی‌آورد و ما را در این که او را از بزرگترین متن‌شناسان ایران بدانیم، صد البته که به تردید نمی‌اندازد. زیرا دهها مقاله و کتاب متن‌شناسانه او و از جمله آنچه -ولو به اجمال- در حوزه نظری تصحیح متون بر زبان و قلم راند، از شاخص‌ترین گفتارها و نوشتارهای این شاخه از علوم انسانی در ایران معاصرست.

در دو مقاله که به فن نقد و تصحیح متون اختصاص داده و هر دورا در یادداشت‌ها و اندیشه‌ها به چاپ (تجدید چاپ) رسانده، ظرائفی را مطرح کرده و مورد مذاقه قرار داده که نشانگر تعمق و صرف وقت او در این فرع است. طنز گزنده‌ای که در یکی از آن دو مقاله به کار گرفته و از افتتاح کلام ظاهر ساخته، نگرانی‌اش را از وضعیت پریشان نقد متون ادبی در ایران می‌رساند.



خود در یک حسب حال (یا: حال نگاشت) که با نام «حکایت همچنان باقی» به رقم کشید، از این که چرا در حوزه تصحیح متون اثری عرضه نکرد و به تحقیق نیاورد، نوشته است: «... در تصحیح متون، چیزی که مانع از اشتغال بوده است، تردید و احتیاط در به انجام رساندن تعهد تصحیح درست این گونه آثار است. معیاری که من از سالها پیش عرضه کرده‌ام چنان ترفعی دارد که نیل بدان در مورد هر متنی، صرف یک عمر را الزام می‌کند - و این در صورتی است که سایر شرایط برای چنان کاری فراهم باشد و این غالباً نیست و من بعد از علامه محمد قزوینی، استاد فروزانفر و استاد مجتبی مینوی که آثار مصحح هیچ یک از آنها هم به اعتقاد من خالی از نقص و شتابکاری نیست، هنوز متن مصحح قابل اعتمادی که به وسیله اهل عصر ما در این سرزمین نشر شده باشد سراغ ندارم - هر چند

تصحیح‌های شبه انتقادی درین پنجاه سال اخیر بسیار منتشر شده است و هر یک از آنها نیز قدر و بهای خود را دارد.» (یادگار نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۳۲۸).

زمانی در دل داشت که آثار سعدی را تصحیح و تحقیق کند، ولی در هندسه حیاتش چنین فضایی یافت نشد و کار از چند مقاله تحقیقی که در بررسی و نقد و تحقیق نگارشها و سرایشهای سعدی قلمی کرد، فراتر نرفت.

دو مقاله «در حاشیه بوستان سعدی» (دفتر ایام، صص ۹۲-۸۳) و «یادداشت‌های حاشیه گلستان» (نه شرقی نه غربی انسانی، صص ۱۹۶-۲۳۲) دو نمونه از این بخش‌تبعات اوست که به چاپ رسیده.

او هنگامی که از تعلیقاتش بر چاپهای مختلف بوستان یاد می‌کند، می‌نویسد: «نقل این همه را باید به وقتی موکول کنم که شاید بتوانم چاپ انتقادی تازه‌ای از کلیات شیخ عرضه کنم، با تعلیقات و ایضاحات. این اندیشه‌ای است که سالهاست در خاطر پرورده‌ام و با گرفتاریها و بیماریهایی که هست نمی‌دانم آیا هرگز فرصت این گونه کاری را خواهم یافت یا نه؟» (دفتر ایام، ص ۹۱). هر چند به عرضه این چاپ انتقادی کامیاب نشد، زندگی و اندیشه سعدی را نوشت و به قراری که نوشته‌اند (در: درخت معرفت، ص ۲۷) این اثر از سوی انتشارات سخن نشر خواهد شد.

نثر فارسی را درست می‌نوشت و استوار؛ و از این رو، شماری از

گزیده‌گران نمونه‌های نوشته‌های وی را در منتخباتی که از نثر معاصر فارسی نشر می‌کردند، گنج‌انیدند و چه بجا کردند. نوشته‌های زرین کوب بافت در هم پیچیده‌ای دارد، به طوری که فهم سزایند جمله‌ها، سخت در گروی نیک فهم کردن و پیوند دادن پیش و پس آنهاست.

درهم تنیدگی نثر، اجمال نسبی اقوال و جلوه‌های فنی و هنری که در قلم زدن هزینه می‌نمود، قدری نوشته‌های او را برای مبتدیان دیرپاب کرده است و کسانی که نسبت به مقوله مورد بحث او کاملاً خالی الذهن باشند، به آسانی از نوشتار وی طرفی بر نمی‌بندند. نمونه را، اگر کسی از تاریخ ایران (پیش از اسلام) نوشته زرین کوب را باشد، آن گاه تاریخ مردم ایران (پیش از اسلام) نوشته زرین کوب را به خواندن برگیرد، دچار سردرگمی خواهد شد. در مقابل، هر چه خواننده نوشته‌های او به اشارات و تنبیهات صریح و خفی ذهن و زبان وی - که متکی بر دانش وسیع و مطالعه فراوان است - متفطن تر باشد، هم حظ علمی و هم بهره‌تذادی بیشتری بر می‌گیرد و خواندن و بازخواندن آثار قلمی دکتر زرین کوب را خوشگوارتر می‌یابد.

ناگفته نباید نهاد که زرین کوب به نثر مقاله و تحقیق جانی دیگر داد و او را باید از پیشروان پیوند نثر هنرمندانه با نثر مقاله نویسانه و محققانه در روزگار معاصر قلم دهیم.

بیقین نوشته‌های کسانی چون مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی و مرحوم زرین کوب در غنای نثر تحقیقی فارسی اثری شگرف داشته است و آن را از حالت خشک ابزاری اش که مثلاً در نوشته‌های مرحوم علامه قزوینی یا حتی ملک الشعراء بهار دیده می‌شود، بدر می‌آورد. زرین کوب - که خود تاریخ نثر نویسی به زبان فارسی را زیر نام «از گذشته‌های نثر فارسی» (نقش بر آب، صص ۴۸۰-۶۲۲) رقم زده است - نثری متکی بر پشتوانه تاریخی نثر فارسی و توانشهای تاریخمند آن دارد و هم در واژگان و مفردات و تعبیرات و هم در اسلوب نحوی سخن بسا که بر طریق قدما سلوک می‌کند.

غلام هم‌تم آن پاک جان را

که بوسد آستان زندگان را

(خسرو احتشامی)

زرین کوب از این حیث که جمعی از ارادتمندان در زمان حیات،



چشم‌نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب



قدر او را می دانستند و گرامی اش می داشتند و شرط احترامش را بجا می آوردند، مردی بختیار بود.

کم بزرگمردانی که در این بوم و بر غریبانه زیستند و در گذشتند و «قلبی از واقعه ایشان نفسرد<sup>۱۹</sup>»؛ و بودند کسانی از خامه وران و اهل «کلمه» که گذران ایام را به آسانی نمی توانستند و زیر بار عائله مندی و معیشت فرو می ماندند - و چه بسا هستند.

زرین کوب از این جهت که هم پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب، بسیاری او را به دیده عنایت می نگریستند و

مجموعه آسه کتاب فراهم آمده از مقالات دوستدارانش به او اتحاد گردید و در مجلسی پایگاه فضل و فضیلتش را بزرگ داشتند، معزز زیست؛ و این از بختیاری او، بلکه بختیاری ابناء زمان بود که به ادای احترام به ادیب و مورخ بزرگ این ملک توفیق یافتند.

شوتا قیامت آید زاری کن

کی رفته رابه زاری بازاری

(رودکی)

زرین کوب هم رفت؛ «پله پله تا ملاقات خدا». «کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال و الإکرام<sup>۲۰</sup>».

افسوس می خورم از این که توفیق زیارت او را هیچ گاه نیافتم و تنها از خلال نوشته ها او را شناختم؛ و خوشنودم از این که با این همه، در زمان حیاتش، مقاله تکی با نام «نوی نظم نظامی» قلمی و به پیشگاهش تقدیم نمودم که در یادگار نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب (۲۷۵ - ۲۹۰) به چاپ رسید؛ ارادتی نمودم و همین ارادت نمودن، سعادت بود که بر دم.

مسلماً ازین پس کثیری درباره زرین کوب اظهار نظر خواهند کرد و اگر این اظهار نظرها مکتوب باشد، و بیهقی وار، بینگاریم که هیچ نوشته نیست که به یک بار خواندن نیرزد، البته مروری بر همه آنها معتنم خواهد بود؛ ولی از آن معتنم تر دو چیز است:

یکی آن که سیمای دکتر عبدالحسین زرین کوب را از خلال آثارش، بویژه چند «حسب حال (حال نگاشت)»ی که خود رقم زده، از جمله «حکایت همچنان باقی» و «نقش بر آب»، بجوییم؛ دوم آن که در مرحله اظهار نظر

درباره مرد و گر امیداشت خاطر او - که البته دریابست است و گرامی داشتی - نایستیم، بلکه به قدر وسع بکشیم و قلمی را که او بر زمین نهاد، برگیریم و نقبی را که به قصد روشنگری به دل تاریخ ایران می زد و روزنه ای را که به سوی فرهنگ اسلامی می گشود، ژرف تر سازیم و گشاده تر داریم.

ما هنوز در نگارش تاریخ، تدوین کتب لغت، نقد ادبی، تصحیح متون و بسیاری دیگر از موضوعاتی که زرین کوب در مجموعه آثارش دغدغه مندی خویش را درباره آنها فرامود و حول بعضی خود سالها پژوهش کرد و قلم فرسود، به میان راه هم نرسیده ایم و اگر اهل دانشگاهها خانه علم را که از پایبست و برانست عمارت نکنند و حوزه ها حق آبرومندی هزار و چند صد ساله دانش پژوهی حوزوی را رعایت نمایند، کار به یکباره از دست خواهد شد! و دور خواهد بود که تا دیر زمانی مردانی متسبّع و سختکوش چون عبدالحسین زرین کوب در صحنه فکر و فرهنگ ایران رخ بنمایند!

رحم الله معشر الماضین!

## پله پله تا ملاقات خدا

دکتر عبدالحسین زرین کوب

نوشته  
دکتر عبدالحسین زرین کوب

### پی نوشت ها:

۱. هر دو مورد از: الحیة - ترجمه فارسی -، ج ۱، ص ۲۹۷، با دستزدی در ترجمه.
۲. همان، ۳۰۷.
- ۳ و ۴ و ۵. نوای شاعر فردوسی، با مقدمه و حواشی شادروان مشایخ فریدنی، ج ۲، ص ۸۴۹.
۶. تعبیر از حافظ است.
۷. آن شوریده گفت: چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت! (مثنوی).
۸. من چه گویم؟ یک رگم هشیار نیست! (مثنوی).

۹. قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : « ذکر علی عبادة » (العمدة، ابن البطریق، مؤسسة النشر الإسلامی، ص ۳۶۵).
۱۰. کشف الیقین، تحقیق حسین الدرگاہی، ص ۲۹۱.
۱۱. العمدة، ابن البطریق، ص ۳۶۸.
۱۲. تعبیر از قاضی حمید الدین بلخی است.
۱۳. الحیة - ترجمه فارسی -، ج ۱، ص ۷۱.
۱۴. دیوان سنائی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۴۸۵ و ۴۸۶.
۱۵. این مطلب در یادنگاشتی که به مناسبت رحلت آن عالم ربانی - قدس سره - نشر یافت، آمده است.
۱۶. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۸۷.
۱۷. المحاسن، به تصحیح و تعلیق محدث امروی، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.
۱۸. در گفتگو با مجله حوزه.
۱۹. اشاره است به مصراعی از دکتر محمد دبیرسیاقی.
۲۰. قرآن، س ۵۵، ی ۲۶ و ۲۷.